

فرانچسکو گابریلی  
ترجمه عرفان پاپری دیانت  
| ۲۰۵ - ۲۱۳ |

۲۰۵

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

چکیده: این نوشته ترجمه مدخل «ابن مقفع» در تحریر دوم دایرة المعارف اسلام و مروری است بر نوشته‌های معتبر او و تأثیر او در ادب عربی. بیشترین بحث نویسنده دربارهٔ کلیله و دمنه، ادب کبیر و رساله فی الصحابة است. در بخش منابع، از مهم‌ترین تحقیقات دربارهٔ ابن مقفع و نوشته‌های او یاد شده است.

کلیدواژه‌ها: ابن مقفع، کلیله و دمنه، ادب کبیر، رساله فی الصحابة.

Ibn al-Muqaffa'

Francesco Gabrieli

Translated by Erfan Papari Diyanat

**Abstract:** This article is a translation of the entry "Ibn al-Muqaffa'" from the second edition of the *Encyclopaedia of Islam*. It provides an overview of his major extant works and his influence on Arabic literature. The focus is primarily on *Kalila wa Dimna*, *Adab al-Kabir*, and *Risala fi al-Shaḥāba*. The sources section references some of the most important scholarly works on Ibn al-Muqaffa' and his writings.

**Keywords:** Ibn al-Muqaffa', *Kalila wa Dimna*, *Adab al-Kabir*, *Risala fi al-Shaḥāba*.

۱. این نوشته ترجمه است از مدخل «ابن مقفع» در تحریر دوم دایرة المعارف اسلام. این مدخل و چند مطلب دیگر چند سال قبل به خواست ابن جانب، سید احمد رضا قائم مقامی، به مقصودی به فارسی ترجمه شد. آن مقصود برآورده نشد، ولی حیف بود که آن چند نوشته بر زمین بماند. این اولین نوشته از آن چند مقاله است که با اندک اصلاحاتی در این جا چاپ می‌شود.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

عربی‌نویس ایرانی‌الاصل، از نخستین مترجمان آثار ادبی تمدن‌های هند و ایران به عربی، و از مبدعان نثر ادبی عربی. در حدود سال ۷۲۰/۱۰۲ در شهر گور (فیروزآباد) در ولایت فارس در خانواده‌ای از اشراف ایرانی به دنیا آمد. پدرش، داذویه، که به نام مسلمانی مبارک هم شناخته است، در عهد حجاج یا خالد قسری خراج‌ستان بوده است. این داذویه وقتی به جرم اختلاس تحت شکنجه قرار گرفته بوده و به همین خاطر به او لقب مقفع داده بوده‌اند که به معنی شل است. همین لقب به فرزند او نیز رسیده است. فرزند او، که اصلاً روزبه نام داشت، بعد آن که قبول اسلام کرد (و این در دوران بزرگسالی او اتفاق افتاده) نام عبدالله بن المقفع را برای خود برگزید و نزد پسینیان به همین نام اخیر شهره شد. عبدالله در آغاز در کرمان نزد حکام و عمال اموی شغل دبیری داشت و در آنجا گویا مال معتنابهی اندوخته بود. با برآمدن عباسیان، او نیز خود را به خدمت عیسی بن علی، عموی منصور، رساند که برادرش سلیمان در عهد سقاح حاکم بصره بود. ابن مقفع بهترین سال‌های حیات خود را در این شهر بصره و کوفه سپری کرد. این دو شهر پیش از ساختن بغداد مصران عراق بودند و محل رفت و آمد ادیبان و دانایانی نظیر مطیع بن ایاس، والبة بن حباب، حماد عجرد، بشار بن بُرد، و دیگری از این دست. اینان همه اهل اباحه بودند و مظنون به زندقه. با این حال، مرگ زود هنگام و محنت بار وی، که در سال ۷۵۶/۱۳۹ یا اندکی پس از آن واقع گردید، به نظر می‌رسد که دلایل سیاسی و شخصی داشته است نه مذهبی. منقول است که ولی نعمتان ابن مقفع وی را امر کرده بودند که متن امان‌نامه‌ای را انشا کند که خلیفه، یعنی منصور، پذیرفته بود که به برادر شورشی‌شان، عبدالله بن علی، بدهد. دبیر این امان‌نامه را با چنان تندیی نوشته بود و قول عفو شورشی را، که باید به امضای خلیفه می‌رسید، چنان با عهده‌های مؤکد و قسم‌های سخت همراه کرده که خشم خلیفه بدگمان را برانگیخت. خلیفه فرمان به عزل دبیر گستاخ داد و والی تازه بصره، سفیان بن معاویه مهلبی، که خود کینه دیرینه‌ای از ابن مقفع در دل داشت، فرصت را غنیمت شمرد و به سبانه‌ترین وضعی انتقام گرفت. ابن مقفع را به دارالحکومه بردند و به شکنجه‌ای هولناک مقتول ساختند. ولی نعمتان او، عیسی و سلیمان، بابت قتل مولای خود به خلیفه معترض شدند، اما فایده‌ای از این کار عاید نشد. ظاهراً فرزند او، محمد، بعدها از دبیران دستگاه منصور شده بوده است و ترجمه (از یونانی یا سریانی به عربی) چند کتاب از منطق ارسطو (و یا برخی شروح کهن این کتاب‌ها) را که سنتاً به نام مشهور پدرش خورده باید منسوب به او دانست.

ابن مقفع، اگرچه در سی و شش سالگی وفات یافت، ترجمه‌ها و تألیفات عدیده‌ای از خود بر جای گذاشت که تنها بخشی از آن باقی مانده و آنچه که مانده نیز به گونه‌ای است که بعضی محلّ

تردید است. ما ابتدا به ترجمه او از کلیله و دمنه می‌پردازیم، و آن مجموعه‌ای است مشهور از حکایات هندی که اصلشان به پنجه‌تَنتره و تَنتراکیا که می‌رسد. این مجموعه را ابن مقفع بر اساس ترجمه پهلویی که در ایام خسرو انوشیروان پدیده آمده بود به عربی گرداند. در این جا، بی آنکه بخواهیم به تاریخچه این اثر پرآوازه بپردازیم که ترجمه عربی آن بر دست ابن مقفع راه اصلی انتقالش به غرب بوده، فقط به ذکر این مطلب بسنده می‌کنیم که از این ترجمه متنی موثق و معتبر، یعنی به همان صورتی که از خامه نخستین مترجمش چکیده، در دست نیست و بازسازی موفقیت‌آمیز آن نیز به نظر ناممکن می‌آید: قدیم‌ترین دست‌نویس‌های موجود (دست‌نویس ایاصوفیه از قرن هفتم هجری که عزام آن را چاپ کرده و دست‌نویس سوری قرن هشتم که مبنای چاپ شیخو بوده) و نقل قول‌های نویسندگان دیگر ما را با روایاتی مواجه می‌کنند که چه از حیث صورت و چه حتی از حیث محتوا بسیار متنوعند و مکرراً بازنویسی شده‌اند، تا بدان حد که شاید حتی یک صفحه از این اثر هم نباشد که بتوان به قطعیت گفت که تماماً از ابن مقفع است. کوشش‌هایی کرده‌اند تا معلوم شود که دست‌کم کدام بخش کار خود مترجم بوده است - در معامله‌اش با متن اصلی و افزوده‌ها و تغییراتی که در متن پهلوی داخل کرده (از متن پهلوی به لطف ترجمه کهن سریانی که از قرن ششم باقی مانده می‌توان تصویری به دست آورد). مدعی شده‌اند که در شرح حال مشهور برزویه (مترجم متن از سنسکریت به پهلوی)، که در ابتدای کتاب آمده و موضوع آن نقد مذاهب و دفاع از خرد بشری است، می‌توان رد پای ابن مقفع را تشخیص داد. عبارتی از بیرونی (ماللهند، 76/۷۶) چنین به ذهن می‌آورد که این فصل بخصوص، که با اصل هندی کلیله و دمنه مغایرتی دارد (و این اصل هندی در باقی جاها، در ترجمه نگه داشته شده است و به ندرت صورت اسلامی به آن داده شده)، کار مترجم عربی بوده، و این مؤید فرضیه نولدکه است که در این قسمت از متن رد پای مترجم زندیق را تشخیص داده است. در مقابل، پاول کراوس به این نکته توجه داده که همین مضامین، یعنی آزادگی روحی و نقد مذاهب و حیانی، در چند نوشته دیگر از دوران خسرو انوشیروان نیز آمده است، از جمله در رساله منطق پولس ایرانی به سریانی. این مطلب اگرچه این فرض را که ابن مقفع این افکار را مستقلاً پرورانده یکسره مردود نمی‌کند، از سهم او در این کار می‌کاهد.

افزودن فصل در بازجست کار دمنه نیز به مترجم عربی منسوب است. این فصل ابراز نوعی وجدان اخلاقی است که در اثر نگاه کلبی مسلکانه‌ای که در قصه شیر و گاو هست بیدار شده. علاوه بر این، چهار فصل آخر متن عربی را نیز به ابن مقفع نسبت داده‌اند. این فصول در ترجمه سریانی وجود ندارند، ولی اتفاقاً خصوصیات در آن‌ها هست که یقیناً هندی الاصل است. به طور

خلاصه باید گفت که درباره سهمی که شخص مترجم در مشهورترین اثرش دارد نمی توان یقینی حاصل کرد و در این باره باید محتاط بود. اما این مسأله ابداً چیزی از توفیق فرهنگی او به عنوان اولین کسی که این گنجینه ادبی هندی را به تمدن عربی-اسلامی و بدان واسطه به تمدن بیزانس و غرب لاتین معرفی کرده نمی کاهد.

مشخص کردن سبک و شیوه شخصی ابن مقفع در ترجمه عربی او از کلیله و دمنه دشوار است، اما معلوم کردن این کیفیات در دسته ای دیگر از آثار او درباره تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران باستان نیز که اعتقاد بر این است که آن ها را هم از پهلوی به عربی ترجمه کرده آسان نیست. مراد ما یکی کتاب خدای نامه است، و آن وقایع نامه ای سلطنتی است که در دوران ساسانی تألیف شده و برخی روایات افسانه ای و تاریخی مربوط به ایران پیش از اسلام در آن گرد آمده؛ و دیگر کتاب آیین نامه که گزارشی است از نهادها، رسوم و سلسله مراتب دربار در همان دوره؛ و همچنین کتاب تاج نامه که ترجمه آن، همانند دو اثر مذکور، در الفهرست ابن ندیم به ابن مقفع منسوب است. این اثر سوم موضوعش زندگی انوشیروان بوده است (اگرچه پاره هایی که از آن باقی مانده بیشتر مربوط به خسرو پرویز است). از تمام این ترجمه ها تنها چند پاره باقی مانده است و نمی توان یقین کرد که این ترجمه ها واقعاً کار ابن مقفع باشند، اگرچه بسیار محتمل است که چنین باشد. اول بار ابن قتیبه، در دو اثر خود به نام عیون الاخبار و المعارف، قطعاتی کوتاه و بلند از آثاری که خود او آن ها را سیر ملوک العجم (یعنی خدای نامه)، تاج و آیین می خواند نقل کرده، بی آنکه به نام مترجمشان صراحتاً اشاره ای کرده باشد. این قطعات مضامینی چون تاریخ سلسله ها، تاریخ نظامی و تاریخ اجتماعی ایران باستان دارند و تقریباً به همین صورت در کار دیگر مورخان مانند اوتوخیوس (سعید بن بطریق) و طبری تکرار شده اند. همه این قطعات و آنچه ابن قتیبه آورده از منبعی مشترک برگرفته شده اند. به نظر می رسد که این منبع، که به احتمال زیاد ترجمه ابن مقفع بوده، مسیر اصلی انتقال حماسه، تاریخ و نظام دیوانی ایران به میان اعراب بوده است. این مطالب، کم و بیش در اثر خیال پردازی، در کار نویسندگان بعدی (مسعودی، ثعالبی و دیگران) شرح و تفصیل بسیار یافته است، حال آنکه همین مطالب، مستقیماً از این منابع کهن پهلوی، از طریق ترجمه های فارسی، به حماسه فردوسی راه یافته اند. همانند افسانه های هندی بیدپای، نقش ابن مقفع در انتقال این روایات کهن ایرانی (کتاب مزدک و نامه معروف تنسر که ترجمه شان به ابن مقفع منسوب است نیز به همین روایات متعلقند) به فرهنگ عربی-اسلامی اهمیت بسیار دارد، اگرچه تعیین کردن اسلوب و طرز شخصی او بسیار دشوار است.

درباره این نویسنده مشهور، که از بین رفتن یا استحاله ترجمه‌هایش سیمای دقیق او را از ما مخفی داشته است، با نظر به تألیفات مسلم او می‌توان حکم سراسر تر و موجه‌تری داد، یعنی ادب کبیر (ادب صغیر را باید کنار گذاشت، چه این اثر مجعول، آن‌گونه که ریشتر و گابریلی نشان داده‌اند، صرفاً گلچینی از عبارات حکمت‌آمیز است که بیشتر برگرفته از کلیله و دمنه‌اند) و رساله یا کتاب فی الصحابه که اهمیت تاریخی آن اخیراً معلوم شده است. ادب کبیر رساله‌ای اندرزی است خطاب به سلاطین (و از این حیث یکی از نخستین آثار عربی از زمره نصیحه‌الملوک‌هاست)، درباریان، و هم خطاب به مردم اهل دنیا. معارفی که در این کتاب جمع آمده از یک سو برگرفته از اندرزنامه‌های ایرانی است و از یک سو ریشه در تجارب مؤلف دارد. اخلاقیات این کتاب یکسره اخلاق عملی است و غالباً جنبه نظری اخلاق در آن‌ها چندان قابل توجه نیست. به عبارت دیگر، منحصر است به مواردی چون راه و رسم زندگی و هوشیاری و بهره‌گیری از احساسات و عواطف انسانی به جهت کسب منفعت فردی. در این اثر هیچ ردی از رأفت و عطف دینی نمی‌توان یافت و جهان‌بینی آن با دوران رنسانس مناسبت بیشتری دارد تا با قرون وسطای اسلامی.

بر خلاف ادب کبیر، که در آن به دوره تاریخی بخصوص اشاره نشده است، رساله فی الصحابه (که متن آن را ابن طیفور (وفات ۸۹۳/۲۸۰) در جنگ خود به نام کتاب المنثور و المنظوم گنجانده) جزوای مشخصاً سیاسی است با اهمیت بسیار. ابن مقفع در این رساله مستقیماً خلیفه‌ای را مخاطب ساخته که نامی از او نبرده است، اما بلا تردید منصور است. این رساله مشتمل است بر یک مجموعه کامل تأملات در باب مسائل سیاسی، مذهبی و اجتماعی عصر مؤلف که نویسنده با وسعت و اصالت نظری مثال‌زدنی به آن‌ها پرداخته است. ملاحظات و توصیه‌های مؤلف راجع به مسائلی نظیر مشی سپاه خراسانیان و روابطشان با خلیفه، برگزیدن مقامات عالی و درباریان، موضع مردم عراق و شام در طلیعه دولت بنی عباس، و ناهماهنگی در رویه‌های قضایی و دیوانی از دو بابت جالب توجه‌اند؛ یکی از حیث آراء شخصی مؤلف و دیگر به جهت اطلاعاتی که از توصیه‌های وی راجع به وضع آن دوره به دست می‌آید. از جالب‌ترین این موارد یکی آن است که ابن مقفع به خلیفه توصیه می‌کند که قوانین و احکام قضایی را مدون سازد و به این ترتیب به اختیار و قدرت خود ناهمسانی‌های میان مکاتب گوناگون و حوزه‌های مختلف جامعه اسلامی را رفع کند. این فکر که ابن مقفع مدافع آن بوده، یعنی تبعیت شریعت از قدرت سیاسی، البته محقق نشد و حقوق اسلامی در سیر تطور خود به راهی دیگر، یعنی به راه اجماع، رفت که در ساحت نظر قرار بود از هر گونه مداخله سلطان محفوظ بماند، و در عمل،

منجر به این شد که فقه، بی آنکه با واقعیت ملموس در تماس باشد، تثبیت گردد. اما با این حال، این مسأله بسیار جالب توجه است که صدایی تنها مسیری دیگر را پیش نهاده بود، حال چه این صدای تنها عقیده شخص ابن مقفع بوده باشد، چه آن که او، چنان که احتمال داده‌اند، قلمش را وسیله بیان طرح‌های دیگران کرده باشد. هر چه باشد، این پیشنهادها که به طرزی متهورانه مطرح شده بایستی توجه خلیفه را جلب کرده باشد و محتمل است که حتی خوی خودکامانه وی را نیز برانگیخته باشد. این فرضیه نیز مطرح شده است (توسط سوردل) که این رساله، اگرچه با وفاداری تمام پرداخته و [به خلیفه] تقدیم شده، محتمل است که در بدنامی و در فرجام غمبار مصتفش بی تأثیر نبوده باشد. به هر ترتیب، ادب کبیر و رساله فی الصحابه موثق‌ترین شواهدی‌اند که می‌شود بر اساس آن‌ها راجع به طرز ابن مقفع داوری کرد، طرزی ظریف و ملایم که البته در آن نشان نوعی کهن‌گرایانه هم هست: این دو متن را، در کنار رسالات عبدالحمید بن یحیی و دیگر کُتَاب متقدم، باید از جمله ابداعات درخشان در ادب منشور عرب در دوره متقدم به شمار آورد.

## ۲۱۱

آینه پژوهش | ۲۱۱  
سال ۳۶ | شماره ۱  
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

اما یک جنبه منحصربه‌فرد از علقه‌های معنوی این نویسنده بزرگ به واسطه پاره‌هایی از یک نوشته دینی (اگرچه در آن‌ها اصالتی باشد، چنانکه ما معتقدیم) آشکار می‌شود، و آن دفاعیه‌ای است از مانویت که متن آن در ردیه‌ای که یک قرن بعد امام زیدیه، قاسم بن ابراهیم، نوشته محفوظ مانده است. آن رساله را گوئیدی منتشر کرده است.

می‌دانیم که ابن مقفع متهم بوده به آن که قصد داشته متنی در تحدی با کتاب مقدس مسلمانان بنویسد. حال، این اثر که قاسم بن ابراهیم بر آن ردیه نوشته به گمان ما بیشتر محاجه‌ای است با پیامبر اسلام، با قرآن و اسلام به اسم یک مذهب دیگر، یعنی مانویت، که بعضی از یاران ابن مقفع بدان قائل بوده‌اند و خود نویسنده نیز بدان متهم. کیهان‌شناسی و اساطیر مذهب مانی در این نوشته البته به تفصیل آمده، اما آنچه بیش از همه می‌تواند خصیصه این اثر باشد نقد عقل‌گرایانه ایمان‌باوری است به طور کلی، چنان که در یکی از عبارات بلندی که قاسم بن ابراهیم نقل کرده مزبور است (ص ۲۶-۲۷)، و میان این عبارت و برخی عبارات برزویه در کلیله و دمنه تقارن معناداری می‌توان یافت. تناقض میان عقل‌گرایی و سرسپردگی به مذهب مانوی را می‌توان با نظر به شالوده عقلانی و فلسفی این مذهب توجیه کرد که در زیر اساطیر رنگارنگ آن پنهان است و کوششی است غنوصی به جهت یافتن راه حلی پذیرفتنی برای معمای عالم و وضع بشر. البته متوجهیم که در این جا برخی مسائل بی‌پاسخ باقی می‌ماند، به این دلیل که سیر

تطور فکری ابن مقفع در سایه ابهام است و توالی تاریخی نوشته‌های او مشخص نیست و حتی اصالت برخی از آن‌ها محل تردید است.

با آنکه ابهامات به سبب نقص اطلاعات بسیار است، باز باید اذعان کرد که این نویسنده یکی از درخشان‌ترین شخصیت‌ها در طلیعه دوره متقدم ادبیات عرب است. ابن مقفع خود تبار عجمی داشته و ناگزیر ارزش‌های فرهنگی تمدن ایران را، که خود نیز از آن جوشیده بوده، عمیقاً ارج می‌نهاده است و می‌کوشیده تا آن‌ها را به عرب‌هایی بشناساند که وطنش را اشغال کرده بودند و مذهب پدرانش را به حاشیه رانده بودند. به این معنی، او را می‌توان پیشگام شعوبیه به شمار آورد، اگرچه هیچ نوشته جدلی از او باقی نمانده که در آن به این مسأله، یعنی برتری شعوب یا مشخصاً به برتری ایرانیان و هندیان بر عربان، پرداخته باشد. او فی‌الواقع، با پرده برداشتن از گنجینه‌های [فرهنگی] ایران و هند بر اعراب و هم - چنانکه از برخی حکایات برمی‌آید - با پی گرفتن منشی پاکیزه و متمدنانه، که از قضا خصیصه طبقه نخبه تازه‌برآمده ایرانگرا بود، چنین برتری را نشان می‌داد. اما آنچه او را از شعوبیه حقیقی جدا می‌کند علاقه او به زبان فاتحان است. البته شعوبیان خود نیز از این زبان در مجادلات ضد عربی خود استفاده می‌کردند، بی آنکه مدافعه مشتاقانه‌ای در آن بکنند و یا در آن به تسلطی برسند، از آن دست که این مولای اهل فارس با موفقیت بسیار از خود به نمایش گذاشته. آثار او، چه در مقام مترجم و چه مؤلف، به سرعت در تمدن بزرگ عباسی مرجع به شمار آمدند و در صورت و محتوا بر علایق و خواسته‌های فرهنگی نسل‌های بعدی تأثیری به جا گذاشتند. امروز، حتی می‌توان از دوره ابن مقفع سخن گفت که بر نوزایی ادبیات نو عرب سایه افکنده است. این مرد پارسی، این استاد و حتی به یک معنی آفریننده زبان عربی در سپیده دم شکوفاترین دوران آن، حتی اگر از او اسطوره‌زدایی شود، باز کماکان صاحب جایگاهی رفیع در تاریخ ادبیات عرب خواهد بود.

## کتابنامه

بهترین تصحیح کلیله و دمنه تصحیح شیخو (۱۹۰۵؛ چاپ دوم، ۱۹۲۳) است و در مرتبه دوم تصحیح عزّام (قاهره، ۱۹۴۱). آندره میکل آن را به فرانسه ترجمه کرده (۱۹۵۷)، کراچکوفسکی و کوزمین به روسی (مسکو-لنینگراد، ۱۹۳۴) و مورنو به ایتالیایی (سان رمو، ۱۹۱۰). نولدکه در حماسه ملی ایران و تاریخ ایرانیان و عرب‌ها و اینوسترانتسلف در تحقیقاتی درباره ساسانیان درباره ترجمه‌های باقیمانده از نوشته‌های قبل از اسلام بحث کرده‌اند. ادب کبیر را کردعلی در رسائل البلغاء خود (قاهره، ۱۹۱۳) و احمد زکی (اسکندریه، ۱۹۱۲) چاپ کرده‌اند و ریشر به آلمانی ترجمه کرده است. رساله فی الصّحابه را نیز کردعلی در رسائل البلغاء چاپ کرده. ردّ قاسم بن ابراهیم و قطعات منقول از ابن مقفع را گوئییدی چاپ کرده است:

M. Guidi, *La lotta fra l' Islam e il Manicheismo*, Rome, 1927.

درباره ابن مقفع و نوشته‌های او رجوع شود به:

عباس اقبال، شرح حال عبدالله بن المقفع، برلین، ۱۹۲۶ (بهترین نوشته از نوشته‌های متعدّد شرقی در این باره).  
F. Gabrieli, *L'opera di Ibn al-Muqaffa'*, in *RSO*, xiii (1932), 197-247.

P. Kraus, *Zu Ibn al-Muqaffa'*, *ibid.*, xiv (1934), 1-20.

C. A. Nallino, *Noter elle su Ibn al-Muqaffa' e suo figlio*, *ibid.*, 130-4.

G. Richter, *Studien zur Geschichte der älteren arabischen Fürstenspiegel*, Leipzig, 1932, 4-32.

Idem, *Über das kleine Adab-buch des Ibn al-Muqaffa'*, in *Isl.*, xix (1931), 278-81

S. D. Goitein, A turning point in the History of the Islamic state (apropos of Ibn al-M.'s Kitāb as-Şahāba), in *IC*, xxiii (1949), 120-35, repr. in *Studies in Islamic history and institutions*, Leiden 1966, 149-67.

D. Sourdel, *La biographie d'Ibn al-Muqaffa' d'après les sources anciennes*, in *Arabica*, i (1954), 307-23.

P. Charles-Dominique, *Le système éthique d'Ibn al-Muqaffa' d'après ses deux épîtres dites "al-Şaghir" et "al-Kabir"*, in *Arabica*, xii (1965), 45-66.

M'hamed Ben Ghazi, *Un humaniste du II siècle, 'Abd Allāh ibn al-Muqaffa'*, thesis Paris 1957 (about 550 pp. of typescript).